



بانوان محله فرامرز عباسی تکه‌ای از خاطرات شب چله‌شان را
روی سفره خانه مادر شهیدان رحمانی پهن کردند

تنور داغ خاطره‌گویی در خانه اقدس خانم

حمیده صفائی‌اشب چله که از راه می‌رسد، زمان انگار کمی آهسته‌تر قدم برمی‌دارد. نه فقط به خاطر بلندترین شب سال، که به دلیل خاطره‌هایی که از دل سال‌ها بیرون می‌آیند و خودشان را به گوش جمع می‌رسانند. یلدا ای امسال میهمان خانه اقدس ایزدی، مادر شهیدان مصطفی و حسین رحمانی، یکی از ساکنان محله فرامرز عباسی هستیم. چند تن دیگر از همسران شهید و همسایه‌ها آمده‌اند. زنانی که هر کدام، تکه‌ای از شب چله دیروزشان را روی سفره امشب گذاشته‌اند. از کرسی‌های گرم و حیاط‌های بزرگ گرفته تا قصه‌های امیرارسلان نامدار، آجیل و تخمه خانگی، بازی‌های کودکان و خاطره‌هایی که برف راه حیاط را می‌بست.

استکان‌های چای در دستشان است و سرخی انار و هندوانه روی میز مقابلشان خودنمایی می‌کند. بی‌آنکه قرار قبلی داشته باشند، مثل همه شب‌های چله که بزرگ و کوچک دور هم می‌نشستند، خاطره‌گویی‌شان شروع می‌شود. اینجا یلدا فقط یک رسم نیست؛ حافظه مشترک زن‌هایی است که با خاطرات زندگی کرده‌اند و هنوز باور دارند شب، هر قدر هم بلند باشد، با کنار هم بودن کوتاه‌تر می‌شود.



«شب چله» هنوز زنده است

برای اقدس ایزدی که ۸۳ بهار از عمرش می‌گذرد، یلدا هنوز با همان نام قدیمی‌اش زنده است؛ «شب چله». شبی که سفره‌هایش پر بود از میوه‌های خشک، فندق و گردو و بادام، هندوانه و انار، انگور و گلابی «آونگی»؛ خوراکی‌هایی که رنگ فصل داشتند و از دل همان روزهای می‌آمدند. خبری از پرتقال و نارنگی و میوه‌های رنگارنگ امروزی نبود.

او وقتی از کودکی‌اش در شب‌های چله می‌گوید، به خانه قدیمی‌شان در بجنورد برمی‌گردد و تعریف می‌کند: خانه پدری‌ام بزرگ بود؛ برای همین اغلب فامیل آنجا دور هم جمع می‌شدند و آن شب با خاطره‌گویی و حافظ خوانی می‌گذشت. ما بچه‌ها هم سخت مشغول بازی می‌شدیم، اما همین که حافظ خوانی شروع می‌شد، ردیف می‌نشستیم تا برای ماه فالح حافظ بگیرند.

اقدس خانم ادامه می‌دهد: یکی از مراسم زیبای شب چله، کاسه همسایگی بود. در این مراسم، هر خانه، سهمی از میوه یا خشکباری را که بیشتر داشت، برای همسایه‌هایش می‌فرستاد. آن وقت‌ها همه به هم نزدیک بودند.

خاطرات ایزدی، او را به یاد پدر و مادرش می‌اندازد و تعریف می‌کند: پدرم برای شب‌های چله، حلوائی جوی و کنجدی را کیلویی می‌خرید. با قندشکن آن‌ها را خرد می‌کردیم و می‌گذاشتیم کنار سفره. مادر هم قابلی می‌پخت و بوی غذا، خانه را پر می‌کرد.

شب‌های چله ساده‌تر از امروز می‌گذشت، اما به گفته او، دل‌نشین‌تر بود.

اما از سال ۱۳۶۶، یلدا برای این خانه رنگ دیگری گرفت. دو پسرش، مصطفی و حسین در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسیدند؛ با ۱۰ روز فاصله.

اقدس خانم می‌گوید: مصطفی ۱۹ دی ماه ۱۳۶۵ شهید و ۲۹ دی تشییع شد. حسین هم ۳۰ دی ماه به شهادت رسید و ۹ بهمن پیکرش تشییع شد. تصمیم گرفتیم هر سال، سالگردشان را آخر دی ماه برگزار کنیم و این رسم هر ساله ما شد.

از آن سال به بعد، دی ماه برای او فقط یادآور شب چله نیست؛ زمان مرور خاطرات پسرانش است. با این همه، یلدا هنوز در خانه ایزدی زنده است. بچه‌های آیند، دورهمی‌شان برقرار است و جای خالی مصطفی و حسین کنار سفره احساس می‌شود.

یلدا یعنی روایت کنار هم بودن

برای ربابه خادمی، همسر شهید علی میری، شب چله فقط یک شب بلند زمستانی نیست؛ مرور سال‌هایی است که خانه‌ها پر از صدا بود و دل‌ها به هم نزدیک. او یلداهایی را به یاد می‌آورد که در خانه دایی بزرگ مادری‌اش برگزار می‌شد. شب‌هایی که حدود پنجاه نفر دور هم جمع می‌شدند و بزرگ‌ترها می‌نشستند و از قدیم می‌گفتند، از روزگاری که قصه‌ها سینه به سینه منتقل می‌شد و بچه‌ها پای همین حرف‌ها بزرگ می‌شدند.

ربابه خانم می‌گوید: این خاطرات یاد قدیمی‌های فامیل رازنده می‌کرد و خاطره‌گویی از آن‌ها با خدا یا مرزوی اموات همراه می‌شد.

او تعریف می‌کند: سفره شب چله مان خیلی ساده بود؛ تخمه‌هایی که مادر بزرگم خودش آماده می‌کرد، هسته‌های زردآلو که در تابستان جمع می‌کردند و برای شب چله نفت می‌دادند، آجیل‌های خانگی و میوه‌هایی مثل سیب و پرتقال. خوراکی خاصی نبود، اما جمع‌مان جمع بود.

خادمی شهریور ۱۳۶۳ ازدواج کرد. اما زندگی مشترکش خیلی زود رنگ انتظار گرفت. همسرش بیشتر در جبهه بود تا خانه. اولین سال ازدواج، او در مشهد بود و همسرش در خط مقدم؛ سال بعد هم که ساکن اهواز شده بود، باز شب چله را در کنار همسایه‌هایی می‌گذراند که شوهرانشان در جبهه بودند. همسرش شهریور ۱۳۶۵ به شهادت رسید.

ربابه خانم تأکید می‌کند: تا وقتی بزرگ‌ترها در جمع هستند، یلدا زنده است. یلدا فقط خوردن آجیل یا هندوانه و انار نیست؛ روایت بودن کنار هم است و معنای صله ارحام را دارد. حتی وقتی صندلی‌ای خالی مانده باشد، با خاطره‌گویی از رفتگان در این شب، یادشان در قلبمان زنده است.

